

هو العليم

احساسات و عواطف حضرت سیدالشهداء  
علیه السلام در روز عاشورا

حضرت علامه آية الله حاج سيد محمد حسين  
حسينی طهرانی

امام شناسی، جلد ۱۵

## بسم الرحمن الرحيم

برخی از بی‌خردان می‌پندارند: وقایع روز عاشوراء بر سیدالشهداء علیه‌السلام امری عادی بوده‌است. رنج و زحمت و عطش و جرح و قتل و آسرها همه آنها اموری بسیار سهل و آسان بوده‌است. چون برای امام علیه‌السلام که روحش ملکوتی می‌باشد، عطش و گرسنگی و زخم و آفتاب و شمشیر بران اثری ندارد. وی با وجود نورانی و تجردی خود در برابر همه اینها به عنوان برخوردار با حلوا و شیرینی و سیرابی و امثالها مواجه می‌شود. آنگاه تعجب می‌کنند که: چگونه حضرت علی‌اکبر عرضه داشت: عطش مرا کشت، و سنگینی زره مرا بیتاب نمود؟!!

آنگاه در جواب می‌گویند: پدرش با نهادن زبان خود، و یا انگشتی خود در دهان او، او را سیراب کرد، و مراد از سنگینی آهن، سنگینی زره نیست بلکه کنایه از عظمت لشکر آهن پوش و شمشیر به دست آنهاست که در برابر حمله او ممانعت به عمل

می آورند.<sup>۱</sup>

این برداشت، برداشت نادرستی می باشد. سیدالشهداء علیه السلام بشر بوده است، و دارای بدن و جسم طبیعی بوده است. عطش را خوب ادراک می نموده است. زخم و جراحت را خوب می فهمیده است. ناله العطش اطفال و نوحه و زاری زنان حرم را خوب می دانسته است. بلکه از امثال ما صدها برابر بیشتر. زیرا او انسان کامل بوده است، و به مقتضای کمال در انسانیت، ظهور و بروز محبت و مودت به مخلوقات الهی و ادراک لوازم بدنی و طبیعی که لازمه مقام جمع الجمعی می باشد، در وی عمیق تر و ریشه دارتر بوده است.

آری عشق به خدا، و تفانی در قرآن و سنت پیغمبر، و روش و منهاج ولایت علوی، و بصیرت و عمق درایت او به انحراف تاریخ و تفسیر و حدیث و غصب خلفای بیگانه از متن دین و معارف دین که نوبت را به یزید تبهکار رسانیدند، چنان عرصه را بر او تنگ نموده بود

---

<sup>۱</sup> مرحوم محدث قمی در «نفثة المصدور فی تجدید أحزان یوم العاشور»، ص ۲۵ قضیه توجیه آهن را به لشگر ذکر نموده است

که جز شهادت و جراحت و اسارت را داروی مفیدی  
برای هشداری مردم نمی‌یافت، و لهذا عاشقانه این  
برنامه را پی‌ریزی کرده و برای سرنگونی حکومت  
جبارۀ بنی‌امیّه حرکت کرد، حرکتی لَا يَتَوَقَّفُ و بدون  
بازگشت، گر چه در میان راه صحنه‌ای همچون زمین  
طفّ و واقعۀ کربلا پیش آید فَسَلَامٌ عَلَيْهِ ثُمَّ سَلَامٌ عَلَيْهِ  
ثُمَّ سَلَامٌ عَلَيْهِ. وَاللَّعْنُ عَلَيَّ عَدُوّه، ثُمَّ اللَّعْنُ عَلَيَّ عَدُوّه،  
ثُمَّ اللَّعْنُ عَلَيَّ عَدُوّه.

اینک می‌بینید: شهادت دو جگر گوشۀ وی: علی  
اکبر و طفل شیرخوار چطور بر او اثر گذارده است، و  
دنیا را در برابر چشمانش سیاه نموده است. اما چون لِلّهِ  
وَ فِي سَبِيلِ اللّهِ وَ اِلَى اللّهِ می‌باشد عاشقانه آنها را  
می‌پذیرد و در آغوش می‌کشد:

**شهادت طفل شیرخواره امام حسین علیه‌السلام**

م

طفل رضیع (شیرخوار) وی مادرش

رَبَاب<sup>۱</sup>] دختر امروالقیس بن عدی است، و مادر  
 رباب هِنْدُ الْهِنُودُ بوده است. سید بن  
 طاوس؛ می گوید: چون حسین علیه السلام بر زمین  
 افتادن جوانانش و محبانش را نگریست، عازم شد تا  
 لشگر را برای ریختن خون قلب خود ملاقات نماید،  
 و با صدا ندا در داد: هَلْ مِنْ ذَابٍ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ  
 اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؟! هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ يَخَافُ  
 اللَّهَ فِينَا؟! هَلْ مِنْ مُغِيثٍ يَرْجُو اللَّهَ بِإِعَانَتِنَا؟! هَلْ مِنْ  
 مُعِينٍ يَرْجُو مَا عِنْدَ اللَّهِ فِي إِعَانَتِنَا?!

«آیا کسی هست که دشمنان را از حرم رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله و سلم براند؟! آیا مرد موحدی  
 هست که درباره ما از خدا بترسد؟! آیا فریادرسی  
 هست که به فریادرسی ما امید در رضای خداوند  
 ببندد؟! آیا کمک کننده ای هست که در کمک کردن  
 به ما امید ثوابهای اخروی را داشته باشد?!»

بر اثر این ندا صدای زنان خيام حرم به ناله و فریاد  
 بلند شد. حضرت نزدیک خیمه آمد و گفت به

<sup>۱</sup> «دمع السّجوم» ص ۱۸۶.

زَيْنَب: نَاوِلِيْنِي وَوَلْدِي الصَّغِيْرَ حَتَّىٰ أُودِعَهُ. فَأَخَذَهُ وَ أَوْمَأَ  
إِلَيْهِ لِيُقْبَلَهُ، فَرَمَاهُ حَرْمَلَةُ بِنُ كَاهِلِ الْاَسْدِيِّ - لَعْنَةُ اللّٰهِ -  
بِسَهْمٍ فَوْقَ فِى نَحْرِه فَذَبَحَهُ.

«پسر کوچکم را به من بده تا با او وداع کنم! پسر  
را گرفت و خم شد به سوی او تا او را ببوسد، که  
حرملة بن كاهل اسدى - لعنه الله - طفل را با تیر  
نشانه گرفت. آن تیر در حلقوم طفل آمد، و او را ذبح  
کرد.»

در کمان بنهاد تیری حرملة \*\*\* اوفتاد اندر ملایک  
غلغله

رست چون تیر از کمان شوم او \*\*\* پرزنان

بنشست بر حلقوم او

چون درید آن حلق، تیر جانگداز \*\*\* سرز

باروی یدالله کرد باز

تا کمان زه خورده چرخ پیر را \*\*\* کس ندیده دو

نشان یک تیر را

شه کشید آن تیر و گفت ای داورم \*\*\* دآوری

خواه از گروه کافر م

نیست این نوباوه پیغمبرت \*\*\* از فصیل ناقه‌ای

## کم در برت

و چه نیکو شاعر در گفتارش این منظره را مجسم

نموده است:

وَ مُنْعَطِفٍ أَهْوَى لِتَقْبِيلِ طِفْلِهِ \*\*\* فَاقْبَلْ مِنْهُ قَبْلَهُ

السَّهْمُ مَنْحَرًا

«و چه کم مرد خم شده‌ای که پائین آمد تا طفلش

را ببوسد، ولیکن پیش از بوسیدن او، تیر جانکاه

گلوی طفل را بوسید.»

آن حضرت به زینب فرمود: خُذِيهِ، ثُمَّ تَلَقِّي الدَّمَ

بِكَفِّيهِ فَلَمَّا امْتَلَأَتْ رَمَى بِالدَّمِ نَحْوَ السَّمَاءِ، ثُمَّ قَالَ: هَوِّنْ

عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي أَنَّهُ بَعَيْنِ اللَّهِ!

«بگیر این طفل را نگه دار، سپس دو کف دستهای

خود را زیر خونها گرفت. چون دو دست پر شد از

خون آن را به آسمان پاشید و گفت: چون چشم خدا

می بیند، آنچه بر من رسیده است سهل می باشد!»<sup>۱</sup>

و در «احتجاج» وارد است که: چون حضرت تنها

بماند و با او نبود مگر پسرش: علی بن الحسین، و

<sup>۱</sup> «نفس المهموم» ص ۲۱۶ و «دمع السَّجُوم» ص ۱۸۶

پسر دگری شیرخواره که نامش عبدالله بود، حضرت  
طفل را گرفت تا با او وداع کند پس ناگهان تیری  
بیامد و بر بالای سینه او بنشست و او را ذبح کرد.  
حضرت از اسب به زیر آمد و با غلاف شمشیر خود  
قبری حفر کرد و طفل را با خون خود آغشته نمود و  
او را دفن کرد.<sup>۱</sup>

این طفل شیرخواره مذبوح با سُکینه هر دو از یک  
مادر بودند. مادرشان رباب دختر امر و القیس می باشد  
که شرحش گذشت. سیدالشهداء علیه السلام به  
قدری به سکینه و رباب علاقمند بودند، و رباب و  
سکینه هم نسبت به پدر و شوهر، تا جائی که ابن اثیر  
در احوال رباب زوجه حسین علیه السلام آورده است  
که: پس از شهادت حضرت یک سال تمام، سایه  
سقفی بر سر وی نیفتاد تا اینکه بدنش کهنه شد و از  
غصه جان داد. و گفته شده است: او مدت یک سال  
تمام بر روی قبر امام حسین علیه السلام توقف و  
اقامت گزید و سپس به مدینه برگشت و از شدت

---

<sup>۱</sup> «نفس المهموم» ص ۲۱۷ و «دمع السّجوم» ص ۱۸۷.



## تأسف بر آن حضرت جان داد.<sup>۱</sup>

اما مقدار محبت حضرت به سکینه تاحدی است

---

<sup>۱</sup> محدث قمی در «نفس المهموم» ص ۲۱۶ و ص ۲۱۷ و آیه الله شعرانی در «دمع السجوم» ص ۱۸۶ و ص ۱۸۷ أيضاً روایت کرده‌اند از شیخ مفید در ذکر مقتل طفل رضیع که: حسین علیه السلام جلوی چادر بنشست و عبدالله بن الحسین فرزند او را آوردند. طفل بود، او را بر دامن نشانید. مردی از بنی اسد تیری افکند و او را ذبح کرد. ابومخنف گفت: عقبه بن بشیر اسدی گفت که: ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین: با من فرمود: ای بنی اسد! ما خونی از شما طلب داریم. گفتم: گناه من چیست رحمک الله یا اباجعفر آن چه خون است؟! فرمود: پسرکی از آن حسین علیه السلام را نزد او آوردند، در دامنش بود که یکی از شما تیر افکند و او را ذبح کرد. پس حسین علیه السلام دست از خون او پر کرد و بر زمین ریخت و گفت: ای پروردگار اگر نصرت را از آسمان بر ما بسته‌ای، پس بهتر از آن نصیب ما کن و از این ستمکاران انتقام ما را بگیر. و سبط در «تذکره» از هشام بن محمد کلبی حکایت کرد که چون حسین علیه السلام آنها را دید بر کشتن وی متفق، مصحف را بگرفت و بگشود و بر سر نهاد و فریاد زد: میان من و شما این کتاب خدا و جدّم محمد رسول او! ای مردم به چه سبب خون مرا حلال می‌دارید؟! و کلبی نظیر آنکه در اوّل صبح عاشورا گذشت آورده است تا گوید: آنگاه حسین علیه السلام روی بگردانید طفلی از آن خویش را شنید از تشنگی می‌گرید. دست او را بگرفت و فرمود: ای مردم اگر بر من رحم نمی‌کنید بر این طفل ترحم کنید. پس مردی از آنها تیری افکند و آن طفل را ذبح کرد و حسین علیه السلام بگریست و می‌گفت: خدایا حکم کن میان ما و این مردمی که ما را خواندند تا یاری کنند آنگاه ما را کشتند. پس ندائی از آسمان رسید: ای حسین او را رها کن که وی را در بهشت دایه معین است. و بعد از آن گوید: حصین بن تمیم تیری افکند که در لب آن حضرت جای گرفت و خون از دو لبش روان گشت و می‌گریست و می‌گفت: خدایا سوی تو شکایت می‌کنم از آنچه با من و برادران و فرزندان و خویشان من می‌کنند. و ابن نما گوید: آن طفل را با کشتگان اهل بیت بنهاد. و محمد بن طلحه در «مطالب السؤل» از کتاب «الفتوح» نقل کرده است که: امام علیه السلام فرزندی صغیر داشت تیری آمد و او را بکشت پس او را به خون آغشته کرد و با شمشیر زمین را بکند و نماز بگذاشت بر وی، و به خاک سپرد و این ابیات بگفت: کفر القوم و قدماً رغبوا.

که به او می‌گوید: دل مرا با اشک خود آتش مزن!  
ببینید: مقام مودّت حضرت در عالم کثرات  
براساس محبت عالم وحدت تا چه اندازه عالی و  
راقی و صحیح است که قطرات اشک نازدانه  
دخترش دل وی را به افسوس آتش می‌زند. اینها همه  
نکته و حکمت است.

مرحوم محدّث قمی و مرحوم آیه‌الله شعرانی  
آورده‌اند: در بعض مقاتل روایت شده است که: حسین  
علیه‌السّلام چون هفتاد و دو تن از خاندان و کسان  
خود را کشته دید روی به جانب خیمه کرد و گفت: یا  
سُكِينَةُ! يَا فَاطِمَةُ! يَا زَيْنَبُ! يَا أُمَّ كَلْثُومَ! عَلَيكَ مِنِّي  
السَّلَامُ! پس سکینه فریاد زد: يَا أَبَهٗ أَسْتَسَلِمْتَ  
لِلْمَوْتِ؟! «ای پدر جان! آیا تن به مرگ داده‌ای؟!»  
فرمود: كَيْفَ لَا يَسْتَسَلِمُ لِلْمَوْتِ مَنْ لَا نَاصِرَ لَهُ وَ لَا  
مُعِينَ؟! «چگونه تن به مرگ ندهد کسی که یاور و  
کمک کننده‌ای ندارد؟!»

فَأَقْبَلَتْ سُكِينَةُ وَ هِيَ صَارِحَةٌ وَ كَانَ يُجِبُّهَا حُبًّا  
شَدِيدًا.

«سکینه در این حال روی بدان حضرت آورد در حالی که فریاد می‌زد، و حضرت به او محبت شدیدی داشت.» حضرت او را در آغوش گرفت و اشکهایش را پاک کرد و گفت:

سَيَطُولُ بَعْدِي يَا سَكِينَةُ فَأَعْلَمِي \*\* مِنْكَ الْبُكَاءُ

إِذَا الْحَمَامُ دَهَانِي ۱

لَا تُحْرِقِي قَلْبِي بِدَمْعِكَ حَسْرَةً \*\* مَا دَامَ مِنِّي الرُّوحُ

فِي جُثَّتَانِي ۲

فَإِذَا قُتِلْتُ فَأَنْتِ أَوْلَى بِالَّذِي \*\* تَبْكِينَهُ يَا خَيْرَةَ

النِّسْوَانِ ۳

۱- «ای سکینه بدان که: گریه تو بعد از من بسیار طول خواهد کشید، در آن وقت که داهیه مرگ به من می‌رسد.

۲- دل مرا با سرشک ریزانت به افسوس و حسرت مسوزان تا هنگامی که جان من در بدن من است.

۳- و چون کشته شدم، تو از همه سزاوارتر می‌باشی به گریستن برای کسی که اینک برای او گریه می‌کنی ای برگزیده تمام زنان!»

باری دربارهٔ طفل شیرخواره آن حضرت که شربت شهادت نوشید و مادرش رباب بود، حقیر در هیچ یک از مقاتل نیافتم که نام او علی و یا علی اصغر باشد، آری بعضی او را به اسم عبدالله ذکر نموده‌اند، ولی آنچه برای حقیر امری است یقینی آنکه طفل به اراده و اختیار خود شهادت را گزید، و در برابر ندای پدر لبیک گفت. و این یکی از اسرار جهان خلقت است که اطفال دارای ادراک و اختیار و قوهٔ جاذبه و دافعهٔ معنوی می‌باشند. فلذا این طفلِ رضیع، خود را در مسیر و منهاج پدرش همچون پدرش خود را فدا کرد.

وَ السَّلَامُ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ صَارَ عَطْشَانًا وَ يَوْمَ  
ذُبِحَ فِي يَدَيِّ أَبِيهِ قَبْلَ أَنْ يُقَبَّلَهُ وَ يُودَّعَهُ.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> امام شناسی، ج ۱۵، ص ۳۱۲